

ایمان شفا بخش^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

(هر کس کار شایسته انجام دهد، چه زن باشد چه مرد، او را به زندگانی خوش و طیبی بر خواهیم کشید و پاداش آنان را بهتر از آنچه عمل می‌کردند خواهیم داد).

انسان و زندگی مطلوب

آنچه انسان طالب آن است و عقل و غریزه او می‌طلبد همین زندگی خوش و پاکیزه است. تمام تلاش‌ها برای تأمین این زندگی است. تأمین و کسب زندگی خوش و طیب و راحت و امیدبخش مطلوب بشر است و همه تلاش‌ها و فعالیت‌های او برای آن است. اما وقتی که این کار به خواست افراد واگذار شود، چون نظرها و تشخیص‌ها متفاوت است، راه‌های گوناگون برای رسیدن به آن پیش می‌گیرند. و وقتی که درست بنگریم، می‌بینیم که هیچ‌کس در مجموع از زندگی‌اش راضی نیست و به زبان حال و مقال می‌گوید که این راهی که انتخاب کردم درست نبوده است. این حقیقت مشهوری در جامعه بشری است و احتیاج به دلیل ندارد. البته برخی از زندگی خوش برخوردارند، ولی نسبی است. هر کس به هر نوع زندگی که عادت کرد از آن راضی نخواهد بود و حسرت زندگی بهتری را دارد. آمال و آرزوهایی که در دل می‌پروراند تا وقتی است که به آن نرسیده است؛ همین‌که رسید، بهترش را می‌خواهد! خلاصه، مجموع بشر به زندگی دلخوش نیست و زندگی مطلوب ندارد.

سلامتی، مرحلهٔ اولی خوشی

بنابراین، باید بررسی کرد که منشأ خوشی از کجاست. فرض کنید کسی تمام اسباب رفاه زندگی برای او آماده است، ولی مبتلا به بیماری است. در این حال، آن امکانات رفاهی برایش هیچ ارزشی ندارد؛ به خصوص اگر بیماری‌های روحی و فکری داشته باشد که شکنجه و دردش بیش از دردهای جسمی است. پس می‌توان نتیجه گرفت که زندگی خوش باید از خود انسان شروع شود و اگر در خارج از خود به دنبال آن باشد، در اشتباه است.

اولین مرحلهٔ خوشی در زندگی این است که انسان از سلامت برخوردار باشد. سقراط گفته است: **الصَّحَّةُ تَاجٌ عَلَى رَأْسِ الْأَصِحَّاءِ لَا يَرَاهُ إِلَّا الْمَرَضِيُّ**^۱.

حال باید پرسید که صحت و سلامت انسان به چه معنی است و انسان سالم کیست؟ آیا وعدهٔ قرآن به چنین زندگی واقعی است یا نوعی دلخوشی است؟ آیا زندگی خوش در دنیا میسر است؟

گفتیم که خوشی، در مرحلهٔ اول، سلامتی است. انسان موجود مجهولی است و نمی‌تواند خودش را به طور کامل و درست بشناسد. جنبه‌های نفسانی انسان بسیار پیچیده و غامض است؛ چنان‌که دانشمندان علم‌النفس با تمام کوشش‌های خود، فقط توانسته‌اند اندکی از آن را دریابند. عالم تفکر نیز عالمی بزرگ و مجهول است که تاکنون نتوانسته‌ایم به گنه آن پی ببریم. عالمی است نامحدود و نامتناهی که پایان یافتنی و پرشدنی نیست.

مجرد، مادی و نفسانی و سلامت آن‌ها

پس بنا بر آنچه گفته شد، انسان سه ناحیهٔ وجودی دارد. این نواحی یا مجرد است یا مادی یا مجرد ناشی از ماده است. هر ناحیه رنج‌هایی مخصوص به خود دارد: ناحیهٔ جسمانی، که دردش مشخص است. ناحیهٔ نفسانی، که دردهایش مشخص نیست و تا کنون دارویی هم برای دردهای آن، مانند حسد و غرض و دیگر عقده‌های روحی، پیدا نشده است. و ناحیهٔ فکری و بیماری‌های آن. فطرت علت‌جویی و حس کنج‌کاوی انسان می‌خواهد که از علل همهٔ اشیا آگاه شود و سرانجام، خود را بشناسد که از کجا و برای چه آمده است و به کجا می‌رود؟ این سئوالات انسان را به فکر فرو می‌برد و آرامش را از او

۱. تندرستی تاجی است بر سر تندرستان که تنها بیماران آن را می‌بینند.

می‌گیرد، مگر اینکه فکرش او را به جایی برساند که قلبش آرام بگیرد. البته راه دیگر آن است که این اندیشه‌ها را از سر بیرون کند و خود را به نفهمی بزند و تجاهل کند! شعور و بیداری انسان را دائماً ناراحت و نگران می‌کند. بنابراین، یا باید با نفهمیدن خود را راحت کرد، یا باید فکر خود را به کار انداخت و به جایی رسانید که بفهمد و سرّ مطلب را درک کند.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...﴾ قدم اول آن است که فکر انسان او را به ایمان به خدا راه بنماید. در این صورت است که از تزلزل نجات پیدا خواهد کرد. آدم فانی باید به جایی و مبدایی اتکا داشته باشد. در طبیعت آدم است که می‌خواهد به قدرتی مافوق خود تکیه کند. از این است که گاهی به چیزهای موهوم مثل ثروت، مال، آفتاب، ماه و بر وزن ماه^۱ و غیره متکی می‌شود. به هر حال، باید به قدرتی متکی باشد.

حال این قدرت چیست؟ این قدرت باریتعالی است. و می‌دانیم که بیشتر فلاسفه خداشناس بوده‌اند و به خدایی اعتقاد داشته‌اند که جهان را ساخته و پرداخته و دیگر کاری به آن ندارد. خدای فلاسفه با خدای قرآن بسیار فرق دارد. خدای قرآن از عالم برکنار و جدا نیست. او رحمان و رحیم است و همیشه به مخلوقات خویش عنایت دارد. نکته‌ای که در اینجاست این است که همان خواسته‌ها و بیچارگی‌های انسان است که او را به چیزی مؤمن می‌کند؛ و برخلاف نظر مادیگرایان هنوز بشر آن اندازه قدرت پیدا نکرده است که ایمان به چیزی نداشته باشد.

خلاصه آنکه، چنان‌که گفتیم، خوشی انسان از خود انسان می‌جوشد. خوشی انسان در سلامت بدن و سلامت نفس و سلامت فکر است.

اما آیا این دردهای سه‌گانه انسان قابل علاج است؟ آیا زندگی خوش برای انسان از هر سه جهت میسر است؟ از جهت اول، ممکن است گفته شود که با پیشرفت طب دیگر احتیاج به عمل صالح نداریم. باید جواب داد که طب نتوانسته است به ریشهٔ امراض برسد. کار طب مداوای جسم است و عضو بیمار را تقویت می‌کند؛ ولی بیماری‌های جسمی عموماً علت روانی دارند، زیرا تکیهٔ تمام تأثرات انسان بر روی عصب اوست و فشارهای عصبی در مزاج مؤثر است. قرآن بدن را بیمه می‌کند: ﴿إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقَوْهُ وَأَطِيعُوا أَوْيَاتِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲

۱. منظور «شاه» (پهلوی) است.

۲. «که خدا را بپرستید و از او پروا دارید و مرا فرمان برید. [تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و [عجل] شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد. اگر بدانید، چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر برنخواهد داشت.» نوح

